



ای کاش آدم طوری بمیرد که بتواند به دیگران هم کمک کند



همسر اهداکننده عضو از تصمیم سختش گفت

زندگی بخشید و رفت

هم محلی

اهدای عضو، اهدای زندگی است. این را بارها شنیده ایم اما به واقع برای بازماندگان انتخاب بسیار سختی است، از یک سو بیکر عزیزشان قرار دارد که چند لحظه پیش حاضر بودند همه دارایی خود را برای زنده بودنش خرج کنند. عزیزی که دوست نداشتند به پای او خاری برود از سوی دیگر بحث جان افرادی است که با بیماری دست و پنجه نرم می کنند و اهدای عضو می تواند آن ها را از شر بیماری ای که دارند خلاص کند. هر چند مرگ مغزی واقعه تلخ و به معنای پایان زندگی فرد زنده محسوب می شود، اما می تواند برای بعضی افراد نجات دهنده و مایه امید به زندگی و معنای ادامه یافتن باشد. مجید صادقی هم یکی از افرادی است که این لحظه های سخت عاطفی را پشت سر گذاشته تا توانسته به اهدای عضو همسر ۴۷ ساله اش رضایت بدهد. پای صحبت او نشستیم تا بدانیم چگونه تصمیم به این کار خداپسندانه گرفته است.

سمیرا منشادی

● همسری نمونه

صادقی، راننده اتوبوس درون شهری بخش خصوصی، است. صحبت از ازدواجش با همسر مرحومش که می شود، برایمان توضیح می دهد: ۱۹ ساله بودم که با همسر مرحومم، اکرم شریف بخارایی، ازدواج کردم. آن ها همسایه مان بودند و خانواده ام شناختی از خانواده اش و همسرم داشتند. مقدمات ازدواجمان فراهم شد و سال ۶۳ با هم ازدواج کردیم. ما حاصل ازدواجمان سه پسر است که در حال حاضر دو پسر از ازدواج کرده اند و پسر

سومم دانشجو است و با من زندگی می کند. صادقی از زندگی مشترک سی ساله با همسرش این طور می گوید: در طول این ۳۰ سال زندگی مشترک اختلافی نداشتیم، همسرم بانوی نمونه ای چه برای من و پسرانم و چه برای فامیل بود. او هیچ بیماری یا مشکلی نداشت، دفترچه بیمه ای که برایش گرفته بودم حتی یک ورق آن را استفاده نکرده بود.

اما اینکه چطور بانو شریف بخارایی دچار مرگ مغزی می شود و همسرش اهدای عضو انجام می دهد را صادق این گونه برایمان توضیح می دهد: همسرم فرد معتقدی بود و در ماه رمضان همه روزه هایش را می گرفت. سال ۹۳ هم که این اتفاق برایش افتاد برای اینکه بتواند همه روزه هایش را بگیرد دارو مصرف می کرد. چند روزی بود که متوجه تغییر رفتارها و حواس پرتی اش شده بودم اما تصور نمی کردم مشکلی داشته باشد. تا اینکه بعد از روز عید فطر حالش بد شد و او را به بیمارستان رساندیم، اما پزشکان نتوانستند کاری برای همسرم انجام بدهند و بدون اینکه علت خاصی را برای ما توضیح بدهند اعلام کردند که او مرگ مغزی (پاره شدن مویرگ های عنکبوتی مغز) شده است.

وی ادامه می دهد: ۵ روز در حیاط بیمارستان چادر زده بودم و منتظر که هر لحظه همسرم بهبود پیدا کند و با هم از بیمارستان خارج بشویم اما در آخر دکتر خالقی، مسئول فراهم آوری اعضای بیمارستان منتصریه، مرا به اتاقش دعوت کرد و درباره وضعیت همسرم توضیح داد. تصمیم سختی بود، یادم آمد چند سال قبل که به اتفاق همسرم برنامه ماه غسل را می دیدیم، فرد مهمان نابینا بود و از طریق اهدای عضو، پیوند قرینه شده بود. همسرم هنگام دیدن

این برنامه گفت: «ای کاش آدم طوری بمیرد که بتواند به دیگران هم کمک کند.» این حرف همسرم هنگامی که دکتر خالقی صحبت کرد در ذهنم جان گرفت. صحبت های دکتر خالقی را با پسر بزرگم که همراه من در بیمارستان بود مطرح کردم و صحبتی را که همسرم در حضور او کرده بود برایش یادآوری کردم.

● حیاتی دوباره

صادقی ادامه می دهد: برای من و خانواده همسرم به ویژه مادر خانم بسیار سخت بود، زیرا همسرم تک دختر خانواده بود. سه روز بعد از تصمیم ما، مقدمات پیوند اعضا فراهم شد، دو قرینه همسرم به دو فرد نابینا از شیروان، کبدش به فردی در مشهد و دو کلیه اش به دو نفر از فریمان و کاشمر اهدا شد. صادقی می گوید: مراسم سالگرد همسرم بود، عده ای ناشناخته را دیدم که در مراسم حضور دارند. هنگامی که پرسیدم گفتند خانواده افرادی هستند که عضورا دریافت کرده اند. آن لحظه منقلب شدم احساس کردم همسرم زنده است و ما را می بیند. آدرس آن هایی که عضو را دریافت کرده اند دارم گاهی بدون اینکه خودم را نشانشان بدهم می روم و از احوالشان خبر می گیرم. هنگامی که می بینم همان چشم ها دارد نگاه می کند حس می کنم همسرم است که در حال نگاه کردن به دنیاست.

صادقی ادامه می دهد: هر چند برای من و پسرانم و خانواده همسرم تصمیم سختی بود، اما صحبت های دکتر خالقی که در کارشان بسیار متعهد و حرفه ای هستند سبب شد تا با این موضوع بهتر روبه رو شویم و اقدام به این کار خداپسندانه کنیم. ■